

گزارشی از همایش

کرسی نظریه پردازی

اجتهاد متوسط

○ سیدفرید حاجی سیدجوادی

کرسی نظریه پردازی اجتهاد متوسط با نظریه پردازی آیت الله صادق لاریجانی و حضور حجج اسلام مبلغی و احمدی شاهرودی به عنوان هیأت ناقدان به همت دفتر جنبش نرم افزاری پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد.

آیت الله صادق لاریجانی در معرفی این نظریه گفت: اجتهاد و تقلید متوسط به این موضوع می پردازد که آیا کسی که خود را متمکن از اجتهاد در پاره ای از مبادی استنباطی فروع فقهی می داند، می تواند در برخی از مبادی استنباط که در اثر تحقیق و تتبع، به خلاف نظر مرجع تقلید خود رسیده، به رأی خود عمل کند و آن را به مبادی ای که با تقلید از مرجع خود دریافت می کند، ضمیمه نماید و به نتیجه آن در فرع فقهی عمل کند؟ این گونه از اجتهاد و تقلید مختص تحصیل کردگان حوزه های علمیه نیست، بلکه حتی در مورد افراد فاضل و محقق غیر حوزوی هم متصور است.

برای دفع برخی سوء استفاده‌هایی که ممکن است از این نظریه متبادر شود باید گفت: اولاً بحث اجتهاد و تقلید متوسط از سنخ مباحث روشنفکری که تقلید را نفی می‌کند نیست، بلکه مهم‌ترین پیش فرض این بحث، پذیرش اصل تقلید است. ثانیاً، بدیع بودن نظریه به معنای بی سابقه بودن آن نیست. اصل بحث فی الجمله در کلمات بزرگان و عالمان گذشته آمده است ولی هیچ کدام به صورت کافی و مستقل به این مبحث نپرداخته‌اند و معمولاً آن را در ضمن دیگر مباحث اصولی و برخی فروع اجتهاد و تقلید بررسی کرده‌اند. به همین سبب تدوین این مبحث تتبع تامی می‌طلبد که در این نظریه در حد توان انجام شده است. لذا اگر چه اصل نظریه بدیع نیست ولی در ارائه این نظریه، برخی مباحث اصولی پراکنده مرتبط با آن، مانند تخییر اصولی، ذیل آن گردآوری شده است. همچنین استدلال‌های جدیدی در پاسخ به اشکالات اجتهاد متوسط ارائه شده است. این بحث ثمرات متعددی دارد که در این نظریه به آنها توجه شده است. از جمله می‌توان به دو ثمره مهم اشاره کرد:

نخستین ثمره، عمل فضلا و محققان حوزوی و غیر حوزوی به آرای اجتهادی خودشان است. در این مورد می‌توان به مثال‌هایی اشاره کرد: مثلاً اگر مقلد محقق می‌داند که مرجعش در توثیق یک راوی یا استظهار از یک روایت اشتباه کرده است، به موردی که اشتباه بودن آن، در اثر تحقیق و تتبع، برایش حجت شده است، به رأی مرجع تقلید خود عمل نمی‌کند و نظر اجتهادی خودش را جایگزین آن مبنا می‌کند.

دومین ثمره این نظریه، تحول در ساختار و شیوه تدوین رساله‌های عملیه است که می‌تواند یک تحول بزرگ در راه استنباط احکام شرعی به حساب آید. به باور نظریه پرداز، در صورت پذیرش اجتهاد متوسط، لازم است مجتهدان، مبادی فتوایشان را بیان کنند تا راه تقلید متوسط برای مقلدانشان هموار شود.

ادله جواز اجتهاد (تقلید) متوسط

به باور نظریه پرداز، همه ادله جواز تقلید در فروع، اعم از آیات، سنت، بنای عقلا و دلیل عقلی انسدادی برای اثبات جواز تقلید در مبادی استنباطی احکام نیز جریان دارد. از کتاب الله معمولاً به «آیه نفر» استدلال می شود و به استناد آن که مفاد آیه، انذار و حذر است، جواز تقلید را از آن استفاده می کنند. بر استدلال به این آیه در جواز تقلید اشکالاتی وارد است که در جای خود به آنها پاسخ داده ایم و ظاهراً استدلال به آن تمام است.

صرف نظر از صحت استدلال به این آیه کریمه در جواز تقلید، به نظر می رسد توسعه این استدلال برای اثبات جواز تقلید در مبادی استنباطی نیز میسر است. مبادی استنباطی نیز از مصادیق عنوان «تفقه در دین» است که در آیه کریمه آمده، از این رو «حذر» از آنها هم داخل در مفاد آیه است. برخی مبادی استنباطی مانند استصحاب و برائت به وضوح از مصادیق تفقه در دین هستند، اما محقق خوئی در اینکه مسائلی مانند «ظهور امر در وجوب» یا «اجتماع امر و نهی» از مصادیق تفقه در دین باشد اشکال کرده اند. جواب این اشکال آن است که معنای تفقه در دین گسترده است و موارد این بحث های اصولی نیز آنجا که در خطاب های شرعی آمده باشند، از مصادیق تفقه در دین محسوب می شوند. همان گونه که در مقدمه علم اصول در توضیح داخل بودن قواعد استظهارات در علم اصول، بخشی از آنها را که در خطاب های شرعی وارد شده، مستند قرار می دهند. در اینجا نیز ظهور امر در وجوب یا اجتماع امر و نهی، به اعتبار آن بخشی که در خطاب های شرعی وارد شده از مصادیق تفقه در دین است و مشمول حکم مستفاد از «آیه نفر» خواهد بود.

دلیل دیگر جواز تقلید، روایاتی است که آنها را از لحاظ دلالت، متواتر دانسته اند؛ مثل روایات «اخذ معالم دین از اشخاص خاص». این دلیل هم موسع است و اختصاصی به فروع ندارد و در مقدمات استنباطی، مانند استصحاب و

برائت و حجیت خبر واحد نیز جریان دارد. این مباحث نیز اگر چه در معنای عامشان از معالم دین فراترند، اما بحث از حجیت خبر واحدی که در کتاب و سنت آمده است، مصداق معالم دین به شمار می رود.

مهم ترین دلیل تقلید، بنای عقلاست و به یقین بنای عقلا برای تقلید، در همه مقدمات استدلال مفید است؛ زیرا اصل عقلایی رجوع جاهل به عالم اختصاصی به فروع ندارد. مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی در حاشیه استدلالی خود بر عروة الوثقی در فرع ۶۷ که محقق یزدی، تقلید در اصول فقه، مبادی استنباط، موضوعات مستنبطه عرفیه و موضوعات صرفه را جایز ندانسته چنین تعلیقه ای آورده است:

لا فرق فی مرجعیه العالم للجاهل بالاحکام الشرعیه بین الفرعیه و الاصولیه

بمقتضی الارتکاز.^۱

تعلیقه ایشان، بیشتر ناظر به دلیل بنای عقلاست و اینکه در دلیل عقلایی بین تقلید در فروع و قواعد اصولی فرقی نیست.

جواز تقلید بر اساس حکم عقل نیز که به نحوی دلیل انسداد است، تقلید در مقدمات را در برمی گیرد. تقریر این دلیل به شرح ذیل است:

اولاً؛ هر انسانی علم اجمالی به احکام دارد.

ثانیاً؛ راه امثال نیز اجتهاد یا احتیاط یا تقلید است.

ثالثاً؛ اجتهاد، یا مقدور نیست، یا آنکه می دانیم واجب و لازم نیست.

رابعاً؛ احتیاط در بسیاری از موارد به علت لزوم حرج جایز نیست یا می دانیم

که لازم نیست.

نتیجه: تقلید تنها راه خروج از عهده تکلیف است.

این بیان برای جواز تقلید در فروع عملیه واضح و روشن است، اما برای تقلید

در مبادی استنباط می گوییم: اگر کسی در برخی مبادی، قادر به اجتهاد باشد،

۱. سید ضیاءالدین عراقی، تعلیقه استدلالیه علی العروة الوثقی، ص ۱۴.

فراغت از تکلیف، منحصر به تقلید در نتیجه نیست و می‌تواند طریق اجتهاد متوسط را بپیماید.

بررسی اشکالات وارد بر تقلید متوسط

اشکال اول: از عبارات «مقالات الاصول» بر می‌آید که اجتهاد در برخی مقدمات و تقلید در برخی دیگر، جهل در نتیجه را مرتفع نمی‌سازد، لذا مکلف همچنان موظف به رجوع به عالم است. در نتیجه تقلید در مقدمات، رافع جهل به حکم نیست و لغو است.

پاسخ اول: موضوع ادله تقلید (جواز یا وجوب) فقدان حجت است، نه جهل به حکم شرعی، چنانکه مجتهدین در بسیاری از آراء و فتواهایشان حداکثر، تحصیل حجت می‌کنند. مفاد براءت، تأمین و تعدیر است و استصحاب و احتیاط نیز بیش از حجیت افاده نمی‌کنند. بر اساس مبانی بسیاری از فقها، آنچه مجتهد با ادله حجیت اخبار و امارات به دست می‌آورد، حجیت است نه علم. پس آنچه مجتهد مطلق به دست آورده حجت است. در اجتهاد متوسط نیز با ضمیمه کردن تقلید در برخی مقدمات، با اجتهاد در برخی دیگر، حجت حاصل می‌شود و این حجت اگر چه رافع جهل نیست، اما به جهت اثر شرعی که بر آن مترتب می‌شود، لغو نیست.

پاسخ دوم: دلیل عمده در باب تقلید، رجوع جاهل به عالم بر اساس بنای عقلاست و عقلا در این ارتکاز میان مقدمات استنباط و احکام فرعی عملی فرق نمی‌گذارند.

اشکال دوم: اگر چه محقق خوبی تقلید در مبادی اصولی و دیگر مبادی مانند مباحث لغوی و نحوی و رجالی را جایز نمی‌داند، اما دلایل متفاوتی برای این دو ارائه می‌کند. ایشان در مبادی غیر اصولی به جهت حسی یا قریب به حس بودن آنها، تقلید را باطل می‌داند. همچنین، این مبادی را معالم دین نمی‌داند، تا

مشمول ادله تقلید باشند. ایشان می‌پذیرد که مبادی اصولی، نظری هستند و از معالم دین محسوب می‌شوند، لذا اصل تقلید در آنها را ممکن و جایز می‌شمارد. اما در عمل، چنین تقلیدی را نامحتمل و دور از ذهن می‌داند؛ زیرا به گمان ایشان، فرض اینکه کسی در تطبیقات فقهی مجتهد باشد اما در اصول مجتهد نباشد، بعید است.

پاسخ اول: حسی بودن مبادی استدلال، منافی تقلید و اجتهاد در آنها نیست.

پاسخ دوم: اگرچه جرح و تعدیل‌های وارد شده از مصنفان اصول رجالی، حسی هستند اما مباحث رجالی متأخر، نظری و اجتهادی است.

پاسخ سوم: اگر مبادی غیر اصولی، حسی و غیر نظری‌اند، پس همه مردم مانند مجتهد می‌توانند به نظر خود در آن عمل کنند.

پاسخ چهارم: تفکیک در اتخاذ مبنای اصولی با تطبیق آن در فروع فقهی محتمل و قابل تصور است. چنانکه ممکن است فقیهی حجیت خبر واحد را مفروغ عنه فرض کند و ظهور و دلالت آن خبر را بررسی کند. البته استبعاد و استحاله تفکیک، میان اجتهاد اصولی و اجتهاد فقهی در یکی از تقریرات محقق خویی آمده و در تقریر دیگر بر خلاف آن نقل شده است:

ولكن الإنصاف: أنه لا مانع من شمول الإطلاقات لمطلق الأحكام الشرعية الفرعية والأصولية، فلا نرى محذوراً في أن يقلد مجتهداً في مسألة من مسائل أصول الفقه، فيستنبط منها الأحكام إذا تم عنده باقي المقدمات من فهم الظواهر، و تمكنه من الفحص عن المعارض على نحو لا يكون فرق بينه وبين المجتهد في مقام التطبيق، فيجوز له أن يعمل بما استنبط وإن لم يجز رجوع الغير إليه.^۲

۲. سید ابولقاسم خویی؛ تقریرات محمد مهدی الموسوی الخلیجی، الاجتهاد و التقلید، ص ۲۹۵.

نقدهای نظریه اجتهاد متوسط

حجت الاسلام و المسلمین احمدی شاهرودی :

استدلال به آیه نافر برای جواز تقلید تمام نیست؛ چون برخی فتاوا از جنس انذار نیست که مشمول انذار و حذر باشد؛ مثلاً تمسک به آیه نافر برای جواز تقلید در مواردی که حکم شرعی به استناد قاعده رفع، استنباط شده، تمام نیست. اگر هم بپذیریم که آیه نافر برای جواز تقلید در حکم فرعی شرعی قابل استناد باشد، این دلالت نمی‌تواند مقدمات و مبادی ای مثل توثیق رجالی را دربرگیرد؛ زیرا توثیق یک راوی از مصادیق انذار نیست.

درباره دلیل دیگر جواز تقلید که سیره عقلاست، لازم است در باره شرط معاصرت سیره بحث کنیم. یا باید قائل شویم معاصرت سیره با شارع لازم نیست، یا باید معاصرت تقلید در اصول را احراز کنیم. اگر گفته شود ارتکاز چنین سیره‌ای در عصر معصومان(ع) بوده، باید شرایط حجیت ارتکازهای عقلایی را بررسی کنیم و بگوییم عدم ردع شارع علاوه بر سیره عملی، ارتکازهای عقلایی را نیز که به مرحله عمل نرسیده امضا می‌کند.

نظریه پرداز تاکید دارد که موضوع تقلید، فقدان حجت است نه جهل به حکم شرعی؛ زیرا در بسیاری از موارد، مجتهدین مطلق نیز عالم به حکم نیستند و حداکثر تحصیل حجت کرده‌اند. در جواب باید بگوییم: مراد از علم، علم به حکم شرعی است و مجتهد در تمام موارد، عالم به حکم شرعی است؛ اگر چه این حکم ظاهری باشد. در فتوای مستند به امارات، برمبنای محقق نائینی، شارع علم تبعدی جعل کرده و برمبنای مرحوم آخوند، شارع جعل منجزیت و معذرت کرده است. لذا می‌توان گفت موضوع تقلید جهل به حکم است، البته اعم از حکم ظاهری و حکم واقعی. اگر هم کسی بگوید موضوع تقلید، جهل به حکم واقعی است، باز در موارد علم به معذورت، رجوع به عالم لازم نیست. بنابراین مبانی، اجتهاد

متوسط تنها در صورتی ما را از رجوع به عالم بی نیاز می کند که علم به معدّرت حاصل شود.

حجت الاسلام و المسلمین مبلغی :

اشکال محقق خوبی در عدم امکان تفکیک میان اجتهاد اصولی و اجتهاد فقهی بر مبنای خود ایشان که تقلید را برای متمکن از اجتهاد حرام می داند، موجه به نظر می رسد؛ زیرا متمکن از اجتهاد فقهی که امری دشوارتر از اجتهاد اصولی است به یقین متمکن از اجتهاد اصولی نیز هست و بنابر مبنای ایشان، تقلید اصولی برای چنین فردی جایز نیست. به نظر می رسد همان گونه که محقق خوبی گفته است، استنباط فقهی نیازمند تفتن به ظرایف قواعد اصولی است و به تعبیر دیگر، برای یافتن صغرا بودن مسأله فقهی برای قاعده اصولی، نیازمند تسلط به ریزه کاری های اصولی است که آن نیز بدون آشنایی کامل با این قواعد و ضوابط جزئی آن و بررسی دقیق مجاری این قواعد میسر نیست. اینکه کسی به تمام این جزئیات و ظرایف آگاه باشد، ولی قادر به اتخاذ مبنا در آن قواعد نباشد دور از ذهن به نظر می رسد.

علاوه بر این، بخشی از مباحث اصولی در فقه و استنباط تکمیل می شود و فقیه در مقام استنباط، باید با فعال کردن ذهنیات اصولی به استنباط پردازد. لذا اگر فاقد این بینش های اصولی باشد، قادر به تکمیل آن در مقام استنباط نخواهد بود و تقلید در مبادی نمی تواند تأمین کننده این ذهنیات و بینش باشد. با این همه اگر چنین وضعیتی برای فردی پدید آید که همه این ریزه کاری ها و مهارت ها را بداند، ولی درباره یک قاعده اصولی رأی اجتهادی نداشته باشد، نظریه اجتهاد متوسط خالی از اشکال به نظر می رسد؛ چنانکه در مبادی رجالی و ادبی به صورت موجهه جزئیة چنین حالتی وجود دارد.

پاسخ‌های نظریه پرداز به نقدها:

برخی از اشکال‌هایی که در نقد این نظریه مطرح شد خارج از حیطه بحث بود؛ چنانکه در تبیین این نظریه، تمام بودن ادله اجتهاد و تقلید برای احکام فرعی عملی مفروغ عنه فرض شده است.

درباره سیره عقلا نیز فرقی میان احکام فرعی فقهی و مقدمات استنباط وجود ندارد. لذا اگر این دلیل برای تقلید در فروع تمام باشد، برای جواز تقلید متوسط هم تمام است. در استدلال به سیره عقلا برای تقلید در فروع، کسی در معاصر بودن آن تردید نکرده است، بنابراین در این مقام هم نیازی نیست که درباره معاصر بودن آن بحث کنیم.

در باره این اشکال که موضوع تقلید، موارد جهل به حکم است باید گفت که بر مبنای جعل منجزیت از سوی شارع، چون علم به منجزیت همان تحصیل حجت است، همان پاسخ مذکور در ارائه نظریه، اشکال را دفع می‌کند. در مورد مبنای فقهایی که حجیت اماره را جعل علم تعبیدی دانسته‌اند نیز باید بگوییم، همان فقها در مواردی مانند قاعده تجاوز و قاعده طهارت چنین نگفته‌اند. لذا به هر حال، آنچه برای فقیه لازم است، تحصیل حجت است، نه علم واقعی و تعبیدی. اگر هم منجزیت، حکم وضعی شرعی باشد، به یقین، حکم فرعی شرعی نیست. پس علم به منجزیت را نمی‌توان علم به حکم فرعی شرعی دانست.

اشکال کردند که توثیق و تضعیف روایات از سنخ انذار نیست تا به استناد آیه بتوان تقلید در آنها را جایز دانست. ادعای ما آن است که این مبادی فرقی با مبادی اصولی ندارند و هر دو جایز التقلیدند؛ زیرا انذار توسعه دارد و مقدماتی را که رد و قبول آنها به انذار بینجامد، در بر می‌گیرد.

در باره اشکال حجت الاسلام مبلغی در نظر داشتیم ذیل اشکال محقق حکیم، جواب‌هایی را مطرح کنم که فرصت نشد. ایشان می‌فرماید که مقلد،

مبتلا به مسائل اصولی نیست تا در آنها تقلید کند. باز یادآوری می‌کنم با این نظریه به دنبال بازکردن راه اجتهاد بی‌مبنا نیستم. کسی که مقلد است حتی برای دانستن محدوده آنچه در استنباط دخالت دارد، یا باید مجتهد باشد و یا تقلید کند. لذا با آنکه خودش اجتهاداً نمی‌تواند مقدمات مسأله را جمع‌آوری کند، می‌تواند با تقلید در دایره مقدمات و مبادی استنباطی به انضمام آراء اجتهادی خودش، تحصیل حجت کند.

بسیاری از فقها گفته‌اند اگر مقلدی به خطای مجتهدی در یکی از مقدمات استدلال آگاه باشد، در آن فرع نمی‌تواند از آن مجتهد تقلید کند. آنچه در نظریه اجتهاد متوسط بر این فرع افزوده شده، آن است که مقلد می‌تواند مبنای دارای حجت خودش را جایگزین کند و با منضم کردن آن به دیگر مقدمات مرجع تقلیدش به نتیجه آن عمل کند.



۳۶۴

سال ۱۵، شماره ۵۹-۵۸

